

اسطوره خمینی چگونه ساخته شد و از آن چه به جا مانده است؟

اکبر گنجی

آیت الله خمینی چگونه از زمین به آسمان صعود کرد؟ مبارزه او علیه شاه و کاپیتولاسیون، تأیید مرجعیت دینی اش توسط مراجع تقلید و فقیهان وقت، درس های عرفان و فلسفه اش، تبعیدش به ترکیه و از آنجا به عراق، و ده ها متغیر دیگر در برکشیدن او نقش داشتند.

دفاع گروه هایی چون فدائیان اسلام، موتلفه، و...؛ و افرادی چون آیت الله منتظری، مطهری، بهشتی، هاشمی رفسنجانی، خامنه ای، باهنر، علی شریعتی، ابراهیم یزدی، عبدالکریم سروش و... از آیت الله خمینی و اسطوره سازی از او جای تعجب نداشت و ندارد. چون آنها مذهبی و مقلد او بودند. چون گروهی از آنان شاگردان او بودند. مطهری در سال ۱۳۵۷ در کتاب *نهیضت های اسلامی در صد سال اخیر* درباره او چنین نوشت:

"و اما آن "سفر بُرده" که صدها قافله دل همراه اوست، نام او، یاد او، شنیدن سخنان او، روح گرم و پرخروش او، اراده و عزم آهنین او، استقامت او، شجاعت او، روشن بینی او، ایمان جوشان او که زبانزد خاص و عام است، یعنی جان جانان، قهرمان قهرمانان، نور چشم و عزیز روح ملت ایران، استاد عالی قدر و بزرگوار ما حضرت آیت الله العظمی خمینی (ادام الله ظلله) حسنه ای است که خداوند به قرن ما و روزگار ما عنایت فرموده و مصداق بارز و روشن **إِنَّ لِلَّهِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولًا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْمُبْطِلِينَ** است. قلم بی تاب می کند که به پاس دوازده سال فیض گیری از محضر آن استاد بزرگوار و به شکرانه ی بهره های روحی و معنوی که از برکت نزدیک بودن به آن منبع فضیلت و مکرمت کسب کرده ام، اندکی از بسیار را بازگو کنم" (مرتضی مطهری، *مجموعه آثار*، جلد ۲۴، ص ۸۵).

در میان نیروهای مذهبی، حسن روحانی- رئیس جمهور فعلی- اولین فردی بود که در ۸ آبان ۱۳۵۶ در مراسم ختم مصطفی خمینی، او را "امام خمینی" خطاب کرد. برای این که شیعیان دوازده امامی معمولاً اصطلاح "امام" را برای ائمه به کار می بردند که به گمانشان دارای عصمت و علم غیب بودند.

آیت الله طالقانی پس از بازداشت فرزندش توسط علی محمد بشارتی و محمد غرضی، چند روزی تهران را ترک کرد. احمد خمینی به دیدار او شتافت. آیت الله طالقانی در قم با آیت الله خمینی دیدار کرد و سپس در مدرسه فیضیه برای طلاب سخنرانی کرد. او در این سخنرانی درباره مخالفت با امام خمینی گفت:

"نه دولت می تواند مقابل امر ایشان که امر معتبر و مرجعی است و مردم به مرجعیت قبولش دارند مخالفت کند و نه هیچ کس دیگر، مخالفت با رهبری و شخص ایشان مخالفت با دین اسلام است." (روزنامه اطلاعات، اول اردیبهشت 1358).

اما نیروهای مذهبی، هر قدر هم که در جامعه نفوذ داشتند، به تنهایی نمی توانستند "اسطوره خمینی" را بسازند. به عناصر دیگری نیاز بود که باید به آنها توجه کرد.

سوژه ها توسط گفتمان ساخته می شوند

گفتمان مسلط را روشنفکران به طور جمعی در طی یک دوره تاریخی می سازند. گفتمان که خلق و مسلط شد، سوژه ها را می سازد. به تعبیر دیگر، فاعلان و بازیگران توسط گفتمان ساخته می شوند. گفتمانی که طی دهه ۴۰ و ۵۰ خلق و مسلط شد، "اسطوره خمینی" را ساخت.

روشنفکران در ایران در تعارض با رژیم سیاسی برای خود "هویت" سازی می کردند و می کنند. رژیم پهلوی؛ دست ساز انگلیس، محصول کودتای انگلیسی/آمریکایی ۲۸ مرداد ۳۲، خودکامه، فاسد، نهادینه ساز تبعیض، ستمگر، سرکوبگر، ژاندارم آمریکا در منطقه، غربگرا، ضد فرهنگ ملی و سنت، و... به شمار می رفت. روشنفکران نیز در ضدیت با این ویژگی ها و تحت تأثیر ایدئولوژی های جهان سومی، هویت سازی و گفتمان سازی کردند. آن گفتمان وقتی ساخته شد، در نقش فاعل ظاهر شد و سرپای سوژه ها- از جمله خود روشنفکران- را تغییر داد.

در پرتو همین گفتمان، "سنت" کشف و دوباره "اختراع" شد. اسلام مهمترین بخش این سنت بود. اختراع سنت و اسلام در تعارض با غرب صورت می گرفت. داریوش شایگان کتاب *های آسیا در برابر غرب* و *بت های نهنی و خاطره ازلی* را نوشت. احسان نراقی *غربت غرب* (1353)، *آنچه خود داشت* (۱۳۵۵) و *آزادی، حق و عدالت* (۱۳۵۷) را منتشر کرد. رضا براهنی *تاریخ مکرر* را نگاشت. مجلاتی چون *نگین*، *فردوسی*، *اندیشه* و *هنر*، و... در همین جهت کار می کردند. فردوسی در سرمقاله اش نوشت که باید به فرهنگ خودمان باز گردیم و "باید دوباره بسازیمش" (فردوسی، ۳۰ دی ۱۳۴۷، ص ۳). می گفتند نگذاریم که اعتقادات و سنن ملی مان را "فرنگی مآبی که مرعوب غرب است نابودشان سازد" (فردوسی، ۲۱ مرداد ۱۳۴۷).

احسان نراقی در گفت و گوی با اسماعیل خویی در سال ۱۳۵۶ به نقش مذهب اشاره کرد و گفت:

"در جهان امروز انسان که حیران و نگران آینده است بار دیگر به دین و مذهب رو می آورد و بدین ترتیب این اصل قرن نوزدهمی باطل می شود که برای مترقی بودن، آدم لازم است که لامذهب یا بی دین باشد... اکنون ما می بینیم که در راه رسیدن به یک جامعه متعادل به هیچ وجه لازم نیست آنچه را که خود داریم از ریشه براندازیم؛ بلکه، فرهنگ و معنویت و هویت ملی بزرگ ترین حافظ ملت ها در برابر هجوم عوامل و نیروهای خارجی است" (احسان نراقی، *آزادی، حق و عدالت: گفت و گوی اسماعیل خویی با احسان نراقی*، شرکت سهامی کتاب های جیبی، چاپ دوم، ص ۲۳۴).

ابوالقاسم انجوی شیرازی هم رشته شرق شناسی را توطئه جهان غرب برای غارت گنجیه های ملی قلمداد می کرد که هدفش "تخریب و تضعیف فرهنگ غنی و پرثمر ایران" بود. او نوشت:

"استعمارگران اروپا موجودات عجیب و غریبی بوده و هستند. حرص و آز و قدرت آنان را دیوانه کرده بود و هنگامی که به سمت ممالک مشرق زمین راه افتادند هیچ نیت انسانی و هدف شریف وجدانی نداشتند.

یغماگران و دزدانی بودند که با صورتک خدمت گذاری به علم و دانش به این کشور و آن کشور قدم می نهادند" (نگین، شماره ۸۵، خرداد ۱۳۵۱، ص ۵).

رضا براهنی در سال ۱۳۴۹ به تجلیل از اسلام پرداخت که برخلاف دیگر ادیان: "اسلام، نوعی سیستم اداره و حکومت اجتماعی نیز هست، بشکلی که نه دین یهود، نه دین مسیح، و نه سلف بلافصل اسلام در ایران، یعنی آئین زرتش بودند و یا می توانند باشند" (رضا براهنی، **تاریخ مکر**، ص ۲۸).

بازگشت به خویشتن (صدر اسلام علی شریعتی) مدتها بعد از سخنان رضا براهنی ایراد گردید. براهنی نوشت:

"نظر اسلام از دیدگاه تاریخی، پدیده ای است اولاً اصیل، ثانیاً تاریخی، ثالثاً ضد تاریخی و رابعاً دارای ارزش هایی است که از نظر تاریخی پایدار به نظر می آیند. خواننده به خوبی می داند که من از اسلام کنونی حرف نمی زنم؛ بلکه از صدر اسلام حرف می زنم" (**تاریخ مکر**، ص ۲۹).

زمانه، زمانه انقلاب و ساختن تاریخی جدید بود. اسلام منبعی بود که به این کار می آمد. براهنی نوشت:

"اسلام... در مقابل شر و ظلم و کفر و غلبه دشمن و خودکامگان و دیکتاتورها، جهاد را پیشنهاد می کند که دینامیسم شمشیر است در مقابل زور" (**تاریخ مکر**، ص ۳۳).

روشنفکران به اسلام به عنوان سلاح پیکار علیه غرب و امپریالیسم نیاز داشتند. علی رضا میبیدی در فروردین ۱۳۵۲ نوشت که اسلام: "اگر سلاحی نباشد، سپری است [در برابر امپریالیسم و] تنها نقطه اتکا و یگانه مکان سنتی است که می تواند میان مسلمین شرقی پیوند... ایجاد کند" (علیرضا میبیدی، "اسلام و مسیح معاصر"، فردوسی، شماره ۱۱۰۸، ۲۷ فروردین ۱۳۵۲، ص ۱۹). اسلام می تواند محور اتحاد گسترده و مقاومت و مبارزه با دشمن مشترک باشد.

روشنفکران در حال ساختن چهره پیامبر اسلام به عنوان یک انقلابی و چریک بودند. علی اصغر حاج سید جوادی کتابی درباره زندگی پیامبر اسلام- تحت عنوان **طلوع انفجار: پیام و پیام آور** - منتشر کرد.

مسائل حل نشده

هر جامعه ای نیازمند آن است که مسائل عادی و منازعات اش در سطح نهادها و به صورت خرد حل شود. کشورهای دارای نظام استبدادی فاقد ساز و کارهای نهادینه مقبول حل مسائل و منازعه اند. در این گونه جوامع، تبعیض، سرکوب، فساد، و... بیداد می کند.

در چنین بستری افراد و گروه ها به دنبال راه حل های کلان و بزرگ می روند تا کلیه مسائل و منازعات را یک باره و در خیابان ها حل کنند. به تعبیر لنین، با پاهای خود در خیابان ها تکلیف سیاست را روشن می کنند (انقلاب).

این شیوه حل منازعه نیازمند رهبری است. منتها رهبری که قرار است کلیه مسائل را حل کرده و جامعه ای سراپا عادلانه، پاک و سرشار از فضائل اخلاقی بسازد، نمی تواند فردی عادی باشد. او قرار است "بهشت را بر روی زمین بسازد".

پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ گروه‌های سیاسی و روشنفکران به این نتیجه رسیدند- یا این مدعا را بر ساختند- که رژیم شاه اصلاح ناپذیر بوده و راهی جز رویارویی با شاه وجود ندارد. برای مقابله با شاه و سرنگونی او، آنان به رهبری نیازمند بودند که بتواند کلیه نیروهای اجتماعی را بسیج کند.

بیژن جزنی در **جمع بندی مبارزات سی ساله اخیر در ایران** به دفاع از حرکت ضد دیکتاتوری 15 خرداد پرداخته و رژیم شاه را به دلیل سرکوب آن حرکت محکوم می کند. سپس درباره رهبری جنبش می نویسد:

"حرکت نهضت آزادی که جناح مذهبی جبهه ملی بود، در به رسمیت شناساندن آیت الله خمینی و شهرت و محبوبیت ناگهانی خمینی در بین قشرهای مذهبی شهری و حرکت این جناح در سال های بعد نشان می دهد که این جناح به مثابه بخشی از پیشاهنگ بورژوازی ملی و خرده بورژوازی عمل کرده است. این جناح از روحانیت در توده قشر روحانی- به سبب خصلت خرده بورژوایی این توده- زمینه مساعدی داشته و دارد. صرفنظر از این جناح، دستگاه مذهبی در برابر دیکتاتوری فردی و فشار روزافزون سرمایه داری وابسته، محافظه کارانه مقاومت کرده کوشش می کند از هر نیروی مخالف رژیم حمایت کند. بدیهی است در این حرکت ضعیف، جناح های مذهبی ملی بیشتر از دیگران مورد حمایت قرار می گیرند... فقط در نقطه جدایی از مردم و موضع گیری علیه انقلاب است که **جناح کوچک مترقی که بخشی از پیشاهنگ نیروهای ملی به شمار می رود** از اکثریت مرتجع که فقط در برابر دیکتاتوری به خاطر منافع قشری خود مبارزه می کند تفکیک خواهد شد" (بیژن جزنی، **جمع بندی مبارزات سی ساله اخیر در ایران**، صص 61-60).

بیژن جزنی، خمینی را نیروی بسیار موثری می‌دید، چون ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را آفرید و توان "بسیج توده‌ای" داشت. جزنی در دهه ۱۳۵۰ نوشت: "با این پیشینه: خمینی از محبوبیت بی سابقه ای در میان توده ها به ویژه صاحب کاران خرده بورژوا برخوردار است و با امکاناتی که برای فعالیت نسبتاً آزاد سیاسی در اختیار دارد، از شانس بی سابقه ای برای موفقیت برخوردار است." (بیژن جزنی، **طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژیک جنبش انقلابی خلق ایران**، انتشارات مازیار، ۱۳۵۸)

مصطفی شجاعیان در فروردین ۱۳۴۳ متنی تحت عنوان "جهاد امروز یا تزی برای تحرک" می نویسد که برنامه سرنگونی رژیم شاه از راه مبارزه اقتصادی بود. نکته جالب توجه این است که **شجاعیان آن متن را در اختیار دکتر محمد مصدق، آیت الله خمینی، آیت الله میلانی و آیت الله شریعتمداری- جهت اظهار نظر و تأیید - قرار می دهد.**

فرافکنی آرزوها

افراد و گروه‌ها همه آرزوها و ایده‌آل‌های خود را در یک فرد فرافکنی کرده و از او اسطوره و قهرمان می‌سازند. بدین ترتیب، رهبری نجات‌دهنده و رهائی‌بخش توسط روشنفکران ساخته می‌شود. بر ساختن یک "فرد" به عنوان "حلال همه مسائل و رافع همه مشکلات بشریت"، کار توده‌ها قلمداد می‌شود، اما حقیقت آن است که روشنفکران این اسطوره را با مفاهیم نظری خود پیرایش می‌کنند.

فروغ فرخزاد در دهه ۱۳۴۰ این چنین آرزوهای خود را در یک نجات‌دهنده فرا می‌فکند:

"من خواب دیده‌ام که کسی می‌آید

من خواب یک ستاره قرمز را

وقتی که خواب نبودم دیده‌ام

کسی دیگر

کسی بهتر

و مثل آن کسی است که باید باشد

و قدش از درخت‌های خانه معمار هم بلندتر است

و صورتش

از صورت امام زمان هم روشن‌تر

و اسمش، آنچنان که مادر

در اول نماز و در آخر نماز

صدایش می‌کند

یا قاضی القضاة

یا حاجت‌الحاجات است

و می‌تواند کاری کند که لامپ الله

(که سبز بود، مثل صبح‌سحر، سبز بود)

دوباره روی آسمان مسجد مفتاحیان

روشن شود...

کسی می‌آید

کسی می آید".

این حکم درباره آیت الله خمینی هم صادق است. اسلام و امامت در دوران قبل از انقلاب دارای جایگاه امروزی نبود. شأن و منزلت بسیار بالایی داشت. خسرو گل سرخی در دفاعیات شجاعانه اش در دادگاه شاه گفت: "من که یک مارکسیست-لنینیست هستم برای نخستین بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام جستم و آن گاه به سوسیالیسم رسیدم". آن گاه به مقایسه خود با امام حسین پرداخت که نشانگر جایگاه آن امام در نزد یک روشنفکر مارکسیست بود. گفت:

"زندگی مولا حسین نمودار زندگی اکتونی ماست که جان بر کف، برای خلق های محروم میهن خود در این دادگاه محاکمه می شویم. او در اقلیت بود. و یزید، بارگاه، قشون، حکومت و قدرت داشت. او ایستاد و شهید شد. هر چند یزید گوشه ای از تاریخ را اشغال کرد، ولی آنچه که در تداوم تاریخ تکرار شد، راه مولا حسین و پایداری او بود، نه حکومت یزید. آنچه را که خلق ها تکرار کردند و می کنند راه مولا حسین است. بدین گونه است که در یک جامعه مارکسیستی، اسلام حقیقی به عنوان یک روبنا قابل توجیه است. و ما نیز چنین اسلامی را اسلام حسینی، و اسلام علی را تأیید می کنیم".

به جایگاه امامانی چون علی و حسین نزد یکی از مهمترین قهرمانان دهه ۱۳۵۰ بنگرید. آنان اسطوره های همگانی بودند. شاه هم خود را نظر کرده امام رضا و امام زمان قلمداد می کرد.

ساختن اسطوره خمینی

اولین و شاید مهمترین گام بر ساختن "اسطوره خمینی"، تبدیل او به امام بود. نعمت الله میرزازاده (م. آرم) در سال ۱۳۴۴ در قصیده "به نام تو سوگند" برای اولین بار خمینی را "امام" می سازد. در آغاز می گوید:

ای ز وطن دور ای مجاهد در بند

ای دل اهل وطن به مهر تو پیوند

بیت نهم:

ای ز وطن دور ای امام خمینی

ای تو علی را یگانه پور همانند

نعمت الله میرزازاده در سال ۱۳۴۹ نیز در قصیده "رهبر برگزیده" می گوید:

الا ای امام بحق برگزیده

الا ای تو اسلام را نور دیده

....

تویی آن که اسلام بالیده از تو
 به گیتی که اینک نگر این پدیده
 امام بحق ای خمینی! که ایران تو را
 چند سالی ست دوری کشیده
 بزرگا! اماما! که بعد از امامان
 چنان چون تو اسلام رهبر ندیده
 ز عیما! اماما! از ایران چه پرسی
 که سجن بزرگی است، در خون تپیده

دکتر علی اصغر حاج سید جوادی هم در برساختن اسطوره خمینی نقش داشت. او نوشت:

"امام می آید، با صدای نوح، با طیلسان و تیشه ی ابراهیم، با عصای موسی، با هیئت صمیمی عیسی و با کتاب محمد. دشت های سرخ شقایق را می پیماید و خطبه های رهایی انسان را فریاد می کند. وقتی امام بیاید، دیگر کسی دروغ نمی گوید، دیگر کسی به خانه ی خود قفل هم نمی زند، دیگر کسی به باج گزاران باجی نمی دهد، مردم برادر هم می شوند و نان شادیشان را با یکدیگر به عدل و صداقت تقسیم می کنند، دیگر صفی وجود نخواهد داشت، صف های نان و گوشت، صف های نفت و بنزین، صف های مالیات، صف های نام نویسی برای استعمار. و صبح بیداری و بهار آزادی لبخند می زند. باید امام بیاید تا حق بجای خود بنشیند، و باطل و خیانت و نفرت در روزگار نماند."

حاج سید جوادی تمامی آرزوها و آرمان های خویش را به دست خمینی محقق شدنی قلمداد می کرد. او را به خدایی تبدیل می کرد که بهشت اش را در همان زمان و در روی زمین برپا می داشت.

در ۱۰ بهمن ۵۷ رضا براهنی در روزنامه اطلاعات آیت الله خمینی را "بزرگ مرد تاریخ اسلام و ایران" و "مشروع ترین رهبر یک مملکت" خواند و نوشت:

"حضرت آیت الله العظمی روح الله خمینی، مبارز بزرگ انقلاب ایران و رهبر عالیقدر شیعیان جهان، پس از سال ها تبعید، اینک اراده کرده اند که به آغوش مردم خویش بازگردند... مبارزه حضرت آیت الله با شاه، استعمار، دیکتاتوری و استثمارگر خارجی در ایران آن چنان عموم مردم ایران را از کارگر، روستایی، بازاری، خیابانی، دانشجو، محصل، زن و مرد و پیر و جوان، پزشک، مهندس، روشنفکر، استاد دانشگاه، نویسندگان مطبوعات و شاعران و هنرمندان، از خود بیخود و هیجان زده کرده است که بدون تردید می توان گفت که اینک بزرگترین استقبال تاریخ جهان در شرف قوام یافتن و وقوع پیدا کردن است. مردم ایران با آرامش تمام از کلیه شهرها و دورترین قصبات و روستاهای کشور به پایتخت روی آورده اند تا بلکه از نزدیک چهره مبارز بزرگ ایران را ببینند و درودها، تهنیت ها و سپاس های پاک و بی شائبه خود

را نثار قدوم این بزرگ مرد تاریخ اسلام و ایران بکنند... [با آمدن خمینی و همکاری مردم] ایران سرانجام پا به مرحله‌ای خواهد گذاشت که در پایان آن فقر، افلاس، خفقان، ورشکستگی، نومیدی، آزمندی و حرص سرمایه‌دارانه از میان بر خواهد برخاست و ایرانی از هرج و مرج اقتصادی، بی‌نقشه و حکومتی بی‌برنامه نجات خواهد یافت و با داشتن برنامه‌ای دقیق به بازسازی جامع کشور همت خواهد گذاشت".

در سیمایی که براهنی به تصویر می‌کشید، آیت الله خمینی کسی بود که ایران را به بهشت تبدیل می‌کرد. فقط "پایان فقر" را در نظر بگیرید. آیا امکان پذیر و عقلایی است؟ فقط توماس پیکتی، جوزف استیگلیتز (برنده نوبل اقتصاد)، پل کرکمن (برنده نوبل اقتصاد) و... از گسترش شکاف طبقاتی در جوامع توسعه یافته سخن نمی‌گویند، باراک اوباما هم به صراحت می‌گوید که طی سه دهه گذشته در آمریکا دائماً شکاف طبقاتی افزایش یافته است. اما آیت الله خمینی چگونه می‌توانست در جامعه‌ای توسعه نیافته آرزوهای انسانی حاج سید جوادی و براهنی را محقق سازد؟

سیاوش کسرابی نیز پس از ملاقات اعضای کانون نویسندگان با آیت الله خمینی در وصف او سرود:

"دارم پیام

ای امام

که زبان خاکیانم و رسول رنج

بر توام درود بر توام سلام

آمدی

خوش آمدی، پیش پای توست ای خجسته ای که خلق

می‌کند قیام

حق ما بگیر

داد ما برس

تیغ برکشیده را نکن به خیره در نیام

حاليا که می‌رود سمند دولتت، بران!

حاليا که تیغ دشنه تو می‌برد

بزن".

این تنها سیاوش کسرایی نبود که آیت الله خمینی را به فرود آوردن تیغ دشنه و بریدن تشویق می کرد، باقر مومنی هم در بهار 58 گفت: "تنها کار انقلابی که الان در مملکت صورت می گیرد، اعدام هاست" (روزنامه آیندگان، شماره ۳۴۵۳، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۱۲).

احسان طبری هم نوشت که "روح آموزش قرآن با خردگرایی سازگار است." و "اسلام نوین انقلابی که در وجود امام خمینی مظهریت می یابد... و سنن دموکراتیک اسلام مانند شورا و بیعت و اجماع... و بینش توحیدی به معنای ایجاد امت واحد انسانی، رها از امتیازات و تقابل طبقاتی و ملی و نژادی... [همه] با اندیشه سوسیالیسم قرابت می یابد." طبری- روشنفکر به نام مارکسیست- سپس پیامبرانه پیش گویی می کند که "سده پانزدهم هجری می تواند سده نوزایی بزرگی برای اسلام باشد و انقلاب محمدی را در سطحی بالاتر تجدید کند." (دنیا، شماره ۳، سال ۱۳۵۸).

پس از انشعاب نیروهای چپ نزدیک به حزب توده از کانون نویسندگان ایران، آنان "شورای نویسندگان و هنرمندان ایران" را تأسیس کردند و با ذکر نام تعداد زیادی از نویسندگان و هنرمندان نوشتند:

"در این مرحله اتحاد کلیه نیروهای میهن خواه و انقلابی تحت رهبری پیر خردمند ما امام خمینی، شرط اساسی پیروزی در این نبرد سرنوشت ساز است... تخصص و آگاهی ما، هنر ما، قلم و قدم ما، اندیشه و بیان ما، و اگر لازم باشد، تا آخرین قطره خون ما در راه انقلاب، در راه دفاع از جمهوری اسلامی ایران، در راه دفاع از میهن انقلابی ما قرار دارد... ما از امام خمینی رهبر خردمند انقلاب ایران و نیز از دستگاه رهبری کشور می خواهیم که با رهنمودهای خود امکان بهترین بهره گیری از نیروی ما را فراهم آورند." (نشریه "شورای نویسندگان و هنرمندان" دفتر اول، ص ۹).

در ابتدا گفته شد که گفتمان سوژه را می سازد. به آذین- یکی از روشنفکران به نام مارکسیست- به همراه اعضای حزب توده بازداشت شده و در زندان به شدت و به صورت وحشیانه شکنجه می شود تا اعتراف کند که جاسوس شوروی بوده، اقدام به کودتا علیه جمهوری اسلامی کرده، مارکسیسم باطل بوده و اسلام حقیقت مطلق است. با این همه، گفتمانی که او را ساخته بود، به طور منطقی بدانجا می رساندش تا در خاطر ازش- تحت عنوان "بار دیگر و این بار..."- بنویسد:

"تا زمانی که انقلاب اسلامی در راستای کلی ضدامپریالیستی، به ویژه ضدآمریکایی، و تلاش برای تحقق آرمان های مردمی حرکت می کرد، من آن را، با وجود بسا خامی ها و ناهنجاریها و خطاهای موضعی، با همه نیروی خویش تأیید می کردم. بالاتر از این، هرگاه رهبری انقلاب، با از یاد بردن تعهدات مردمی، تنها خصلت ضدامپریالیستی خود را حفظ و بدان عمل می کرد، باز، ضمن انتقاد و افشای عملکرد نادرست آن، من آن را نفی نمی کردم و از آن روی نمی گرداندم."

"خصلت ضد امپریالیستی" از همه چیز مهمتر بود، چون رکن محوری گفتمان بود. در بخشی از شعر بلندی که در سال ۱۳۶۲ در زندان جمهوری اسلامی سروده، درباره خمینی گفته بود:

در ایران، انقلاب توده ها پیروز شد، قدرت به دست توده ها افتاد.

و آنان، با رضای دل، سپردند امر کشور را به دست پیشوای دین،
 - همان کاندر شب تاریک استبداد و استیالی بیگانه،

چراغ رهنما و پرچم پیکار مردم بود با طاغوت. -

چه کس را می رسد اکنون به کار ملتی چون و چرا کردن؟

سپس. این پیشوا آیا به چندین سال جز اسلام چیزی گفت؟

به جز انگیزه و الگوی اسلام نخستین و عدهای آیا به مردم داد؟

نگفت آیا حکومت جز به قانون خدا - قرآن و سنت - نیست؟

نگفت آیا ولی امر می باید فقیه عادل دانا به احکام خدا باشد؟

و او، در آزمون سال ها، آیا ز راه و رای خود برگشت؟

و مردم جز خود بدین خوی و منش او را پذیرفتند

و با او در خط سرخ شهادت از پی هر فتح تا فتح دگر رفتند؟

همان بود و همان است او، خمینی، رهبر حق بین، ستون خیمه امت؛

خمینی، پاسدار وحدت اسلام، پرچمدار استقلال و آزادی؛...

وقتی روشنفکران و روحانیون "اسطوره خمینی" را بر ساختند، گروهی از توده های مردم نیز در شبی به خیابان ها ریخته و شعار سر می دادند که "ملت چه وقت خوابه، عکس امام تو ماهه". به گفته فیلسوفان علم، کلیه مشاهدات گرانبار از نظریه اند (Theory- Ladenness of Observation). مشاهده عکس امام در ماه نیز منوط به گفتن بود که از خمینی اسطوره ساخت (برخی نیز ادعا کرده اند که گوگوش هم ترانه "آقا جون" را برای آیت الله خمینی خوانده بود. به هر صورت او پس از انقلاب خانه نشین شد و بارها احضار و بازجویی شد).

شعر "می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند" اقبال لاهوری، در دوران انقلاب بر آیت الله خمینی انطباق یافت. به تعبیر دیگر، گفتمان مسلط به سوژه ها می گفت که آن شعر را چگونه بخوانند و چه مصداقی برایش بیابند.

عبدالکریم سروش در کنگره جهانی بزرگداشت علامه اقبال لاهوری- ۱۳۶۴- در شعر "ای چراغ لاله"، آیت الله خمینی را وعده اقبال به شمار آورده که آرزوهای او را محقق کرده است. سروش گفت:

نازم آن چشمان که از حق سرمه یافت

پرده های حال و فردا را شکافت
 روزگار ما و فرزندان ما
 دیده ای از روزن زندان ما
 دیدی آن فرزانه مرد چیره دست
 آن که زنجیر غلامان را شکست
 آن براهیمی که با "ضرب کلیم"
 می شکافت فرق دیوان را دونیم
 اینک آن گرد دلاور آمده است
 اینک آن خورشید خاور آمده است
 رستخیزی در عجم انداخته
 افسر سلطان جم انداخته

(غلامرضا ستوده (به کوشش)، *در شناخت اقبال: مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت علامه اقبال لاهوری*، تهران، اسفند ۱۳۶۴ (دهم تا سیزدهم مارس)، چاپ اول تهران: اداره کل انتشارات و تبلیغات وزارت ارشاد اسلامی، آذر ۱۳۶۵. صص ۵۱۱-۵۰۸).

فروپاشی اسطوره خمینی

عبدالکریم سروش در خرداد ۱۳۶۸ سخنرانی "آفتاب دیروز و کیمیای امروز" را به مناسبت درگذشت آیت الله خمینی ایراد کرد. در اسفند ۱۳۷۱ در مقدمه کتاب *قصه ارباب معرفت* نوشت:

"امام خمینی و دکتر علی شریعتی، دو محبوب دیگر من اند که درین دفتر از آنها یاد کرده ام... پس از رهایی امام از زندان، در خیل مشتاقان و هواداران بسیار او، به قم به خانه او رفتم و این نخستین بار بود که او را از نزدیک می دیدم. سالها بعد در دوران دانشجویی، کتاب مخفی *حکومت اسلامی* او را خواندم و در سلک مقلدان او درآمدم. در فرنگ او را بهتر و بیشتر شناختم. در بحبویه انقلاب که امام به پاریس آمد، مرا توفیق بیشتر دیدار وی دست داد. یک بار که در پاریس به ملاقات خصوصی رخصت فرمود از او در باب آزادی پرسیدم و پاسخ او همان بود که بعدها از او شنیدم: "آزادی آری، توطئه نه". و بر آزادی فکر و بیان، تأکید و تصریح کرد. گفت: "این مارکسیستها نمی دانند که فلسفه را با ف می نویسند و یا با ضد، مع الوصف آثارشان را در فلسفه و خصوصاً اقتصاد باید خواند"... در جمع اعضای ستاد انقلاب فرهنگی چندین بار به دیدن او شتافتم. با او کمتر می گفتم و بیشتر می شنیدم. از مولانا آموخته بودم که:

چون به صاحب‌دل رسی خامش نشین

اندر آن حلقه مکن خود را نگین

ور بگویی شکل استفسار گو

با شه‌نشاهاں تو مسکین وارگو

سخنرانی‌ها و مثنوی او، این نکته را بر من آشکارتر کرد که کلید شخصیت او (به تعبیر عقاد مصری) "عزت" است. گویی خدا در اسم "عزیز" بر او متجلی شده است" (عبدالکریم سروش، *قصه ارباب معرفت*، صراط، چاپ دوم، ص بیست و هشت الی سی).

آیا آیت الله خمینی یکی از ارباب معرفت بود؟ آیا "آفتاب دیروز"، "کیمیای امروز" است؟ بعید می‌دانم که سروش دیگر چنان باورهایی داشته باشد، اگر چه آیت الله خمینی را - همچون علی شریعتی و جلال آل احمد - به تیغ نقد نگرفته است.

کارل مارکس به عنوان یک متفکر هم چنان الهام بخش است. اولاً: در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی آرای او جزو متون درسی دانشگاهی است. ثانیاً: روشنفکران و جنبش‌های اجتماعی زیادی هم چنان حول آرای او شکل گرفته و می‌گیرند.

گان‌دی به عنوان یک رهبر سیاسی و تا حدودی به عنوان یک عنوان متفکر هم چنان الهام بخش است. نلسون ماندلا و مارتین لوتر کینگ هم در همین زمره‌اند.

اما استالین و مائو - در قلمرو مارکسیسم - مدتهاست که الهام بخش هیچ کس نیستند. آنها مرده‌اند و ارثیه‌ای ماندگار از خود به یادگار نگذارده‌اند.

آیت الله خمینی نه از نظر فکری و نه از نظر جنبش‌های اجتماعی، دیگر الهام بخش نیست و نقش او در اسلام - از منظر عدم الهام بخشی - همانند نقش استالین و مائو در مارکسیسم است. جوانها، روشنفکران و فاعلان جنبش‌های اجتماعی در هیچ جای جهان، به آیت الله خمینی استناد نمی‌کنند. آیت الله خمینی در سطح جنبش‌های اجتماعی و متفکران سیاسی هیچ پژوهشی ندارد. فقط دولت است که هر ساله به نشر آثارش بودجه اختصاص می‌دهد و دستگاه‌های تبلیغاتی دولت آراء او را تبلیغ می‌کنند.

میشل فوکو در زمانه‌ای که فاعل انقلابی در جهان سرمایه‌داری از بین رفته بود و هیچ چشم‌اندازی برای عدالت خواهی و معنویت در پیش چشم نداشت، به انقلاب ایران به عنوان پدیده‌ای می‌نگریست که در ضمن آن نوعی فراتر رفتن از منافع شخصی و رهایی را می‌دید. گویی این انقلاب آرزوهایش را محقق می‌ساخت. روح جهان بی‌روح را می‌دید که به حرکت درآمده بود. اما به محض آغاز اعدام‌ها، آن کنش انقلابی را محکوم کرد.

کشف الاسرار و ولایت فقیه آیت الله خمینی برای شیعیان می‌توانست معنا دار باشد، نه اهل تسنن که به نصب الهی ائمه شیعیان، امام دوازدهم غایب و جانشین امام زمان باور نداشتند. این آثار دیگر برای

شیعیان هم دارای معنا نیست. آیت الله خمینی مدعی بود که ولایت فقیه مفهومی است که تصورش موجب تصدیقش می شود، ولی واقع مطلب این بود که مفهومی است که تصورش موجب تکذیبش می شود. منتها تأملی در این مورد صورت نگرفت تا وقتی که آن ایده های انتزاعی لباس جسمانیت بر تن کرد و زمینی شد. آیت الله خمینی در مقام ولی فقیه بهتر از هر کس نشان داد که آن ایده در عمل چه معنایی دارد. این متغیر در فروپاشی اسطوره خمینی بیش از همه کارساز بود.

اگر در گذشته مراجع تقلید رقیب آیت الله خمینی مخالف ولایت فقیه بودند، اینک گروهی از فقهای دست پرورده او هم دیگر به این نظریه باور ندارند.

جمهوری اسلامی برای زنده نگاه داشتن اسطوره خمینی همچنان هزینه های گزافی صورت می دهد، اما هیچ کس در جهان اسلام از او الگوبرداری نمی کند.

سرکوب، زندان، شکنجه، قتل عام زندانیان، انقلاب فرهنگی، و... اسطوره خمینی را دود کرد و به هوا فرستاد. او حتی مراجع تقلید رقیب را تحمل نکرد و انتقادهای آیت الله منتظری را تاب نیاورد.

درس عبرت

فهم این حقیقت که همه آدمیان موجوداتی واجب الخطا هستند و لذا نباید آنها را به اسطوره تبدیل کرد، درس مهمی است که از تاریخ باید آموخت. آدمی هر اندازه که بزرگ باشد، باز هم انسان و خطاکار است. به دنبال نجات دهنده های بزرگ رفتن یا نجات دهنده های بزرگ ساختن، خطایی بس بزرگ است.

سیاست را باید عقلایی و علمی کرد و فهمید. در فرهنگی که شعر و عرفان و مذهب بیش از حد سیطره دارند، تأمل عقلانی و نقادی دائمی بیش از همه رهایی بخش اند. اگر آدمیان همچنان نیازمند اسطوره های تاریخی اند، باز هم نباید از انسان ها اسطوره سازی کنند.

کار روشنفکر، در مقام نظر تقرب به حقیقت، و در مقام عمل کاهش درد و رنج آدمیان است. نقد قدرت های اقتصادی، سیاسی، دینی و... رکن اساسی این دو وظیفه اند. به جای ترویج خشونت و تقدیس آن، به جای استفاده ابزاری از انسان ها به عنوان وسیله ای برای رسیدن به اهدافی که نیکو به شمار می آوریم، باید به تک تک آدمیان به عنوان غایات فی نفسه نگریست.

منبع: رادیو زمانه ، 1393/3/12